

چهره‌ها و ناگفته‌ها

محمد باقری ماکان



بسم



چهره‌ها و ناگفته‌ها
دکتر محمد بقایی (ماکان)

به همه کاوه‌های این دیار، و به فرزندم
دکتر کاوه بقایی

چهره‌ها و ناگفته‌ها

محمد بقایی (ماکان)



انتشارات تهران



انتشارات تهران

چهره‌ها و ناگفته‌ها

اثر دکتر محمد بقایی (ماکان)

چاپ اول، ۲۵۰ نسخه، ۱۴۰۱

ناشر همکار: آلمان

حروفچینی: شبستری

ناظر چاپ: علی رضا دوستی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۱-۶۶-۰

تهران، خیابان پاسداران، چهارراه پاسداران شماره ۵۱۴ - صندوق پستی: ۴۸۷-۱۹۵۸۵

تلفن‌های انتشارات: ۲۲۵۴۵۲۱۹، ۲۲۷۶۰۶۹۸، ۲۲۷۶۰۶۹۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹ تلفکس: ۲۲۵۶۹۸۰۱

تلفن‌های مرکز پخش: ۶۶۹۷۴۱۷۷، ۶۶۹۵۹۹۵۸

کلیه حقوق چاپ و نشر اثر برای انتشارات تهران محفوظ است.

هرگونه برداشت یا اقتباس از این کتاب؛ کلی یا جزیی، به هر شکل (الکترونیکی، دیجیتال،

چاپ، صوتی، فضای مجازی و...) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع بوده و پیگرد قانونی دارد.

سرشناسه	: بقایی ماکان، محمد، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: چهره‌ها و ناگفته‌ها/محمد بقایی ماکان.
مشخصات نشر	: تهران : انتشارات تهران، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۲ص.
شابک	: 978-964-2911-66-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: مشاهیر -- سرگذشتنامه شاعران ایرانی -- سرگذشتنامه نویسندگان ایرانی -- سرگذشتنامه
رده بندی کنگره	: CT۰۰۲
رده بندی دیویی	: ۹۲۰/۰۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۲۲۷۵۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیا

نمایه گفتارها

۷	پیش‌گفتار
۹	۱. فردوسی و شاهنامه
۲۴	۲. باباطاهر و شاعران پس از وی
۵۳	۳. سنایی و نیچه
۶۲	۴. عطار و شرق از خودرمیده
۶۷	۵. شیخ اجل و اخلاقیات نوین
۸۶	۶. مولوی و معنای زندگی
۹۱	۷. حافظ؛ چنان که هست
۱۴۱	۸. جرعه‌ای از جام عالی جناب جامی
۱۴۶	۹. اقبال و شریعتی، تشابه یا تضاد؟
۱۹۴	۱۰. نگاهی تطبیقی به شعر اقبال
۲۱۵	۱۱. اسدآبادی و اندوه چاشت
۲۲۲	۱۲. نسبت امیرکبیر با دکارت
۲۲۷	۱۳. ایرج و طنز عالمانه
۲۳۹	۱۴. تقی‌زاده از نگاهی دیگر
۲۴۷	۱۵. مشیری و روح رؤیایی عشق
۲۵۱	۱۶. اخوان؛ شاعر جامعه‌اندیش

۲۵۶	۱۷. شاملو شاعری متفاوت
۲۶۴	۱۸. ایرج افشار؛ سروی که بوی ایران می داد
۲۷۰	۱۹. همیشه باستانی، همیشه پاریزی
۲۸۲	۲۰. سیمین دانشور و سووشون
۲۹۱	۲۱. معینی کرمانشاهی و شاهکارش
۲۹۹	۲۲. مظاهر مصفا و خاطره یک مصرع
۳۰۴	۲۳. بیضایی؛ فراتر از تصویر
۳۰۸	۲۴. زمانی که توفیق به واقع درگذشت
۳۱۳	۲۵. شجریان؛ خنیاگر منش ایرانی
۳۱۹	۲۶. شفیع کدکنی؛ غواص بحر معانی
۳۲۴	۲۷. دکارت؛ پایه ریز سرنوشت غمبار فلسفه
۳۳۲	۲۸. ولتر و عصر روشنگری
۳۴۱	۲۹. آنچه از گاندی می توان آموخت
۳۴۷	۳۰. هرمان هسه و دیدگاههایش
۳۵۷	۳۱. ما و ماندلا
۳۶۹	نمایه نامها و موضوعات

پیش‌گفتار

کتابی که پیش رو دارید نگاه متفاوتی است به سی و چند چهره مشهور ایران و جهان که هریک به مناسبتی نگاشته شده‌اند. این مقالات به درخواست نشریه‌ای یا به منظور سخنرانی در همایشی، یا به جهت درس‌گفتار در زمانهای متفاوت به تحریر درآمدند. لازم به ذکر است که در هیچ‌یک از این گفتارها سخنی یا تجزیه و تحلیلی نیست که خواننده همانند آن را در جایی خوانده، یا از کسی شنیده باشد که اگر چنین بود، نیازی به نشر چنین اثری نبود.

از آنجا که مؤلف با غالب کسانی که در این دفتر از آنان سخن رفته از نزدیک آشنایی و مراوده داشته، خاطرات و نکته‌هایی را بر قلم آورده که بی‌گمان برای خواننده علاقه‌مند به یکی از این چهره‌ها تازگی خواهد داشت، به خصوص اینکه در بررسی احوال و دیدگاههای چهره‌های مطرح در این کتاب به خلاف آنچه مرسوم افتاده، نه تنها جای معیار نقد خالی نیست، بلکه بسیار هم مشهود است.

دیگر اینکه، کتاب حاضر از آن نوع تحقیقاتی نیست که به قصد خاصی درباره موضوع مشخصی صورت گرفته باشد، بلکه هریک از گفتارها و مقالات در زمانی نگارش یافته که نگارنده هوای نوشتنش را در سر داشته، بنابراین هر کدام مطلبی مستقل است که در فاصله‌هایی گاه چندماهه تحریر شده‌اند، از این رو برخی جملات و عبارات مشابه که به طور طبیعی مصطلح و تکیه کلام هر کسی از جمله هر نویسنده‌ای است در آنها دیده می‌شود. از آنجا که حذف این موارد سبب از دست رفتن تسلسل گفتار و حتماً مقصود مورد نظر می‌شد، نیازی به حذف

آنها دیده نشد. این نکته از آن رو ذکر شد که دانسته شود اگر ایرادی است که نیست، مؤلف از آن باخبر بوده.

غرض اینکه، کتاب حاضر پیش از آنکه تحقیقی برنامه ریزی شده باشد، برداشتها و تحلیلهایی ذوقی و تجربی است که بخشی از وجوه هریک از شخصیت‌های مورد بحث را چنان که هستند می‌نمایاند. با این امید که مورد قبول اهل نظر قرار گیرد.

م. ب. ماکان

بهار ۹۹

فردوسی و شاهنامه

هر روز زادروز فردوسی است

برخی از فردوسی پژوهان که در شمار سرآمدان این طریق نیستند، براساس ابیاتی که در شاهنامه آمده، نخستین روز بهمن را زادروز فردوسی دانسته‌اند به این دلیل که فرزانه توس فرموده:

«چو شصت و سه شد سال، شد گوش کر» و چون این شصت و سه سالگی در «شب اورمزد از ماه دی» بوده، پس می‌شود اول بهمن ۱۳۲۴ (ه.ق.) یعنی ۳۰۸ خورشیدی. حال آنکه در هیچ تذکره معتبری یا از قلم هیچ شاهنامه پژوه صاحب‌نامی چنین تاریخی ذکر نشده، بلکه جملگی بر آنند که فردوسی در ۳۲۹ (ه.ق.) برابر با ۳۱۹ خورشیدی در روستای پاژ به هستی آمد و در ۳۹۷ خورشیدی که می‌شود ۴۱۱ هجری (یا ۴۱۶) درگذشت.

اینکه سراینده شاهنامه به طور قطع در سال ۳۲۹ تولد یافت، دلایل متعددی وجود دارد که یکی از معتبرترین آنها ابیاتی است درباره پادشاهی محمود غزنوی که شاعر خود را در آن ایام ۵۸ ساله می‌خواند:

بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت
بنابر این ۵۸ سال پیش از روی کار آمدن محمود می‌شود ۳۲۹ (ه.ق.). ولی این که فردوسی در چه سالی درگذشت به نظر می‌رسد سال ۴۱۱ قابل قبول تر باشد، زیرا در جایی از شاهنامه اشاره‌ای نمی‌یابیم که فراتر از این تاریخ باشد. براین اساس باید در حدود ۸۰ تا ۸۲ سال عمر کرده باشد. باین همه برخی از پژوهندگان سال تولد فردوسی را ۳۱۳ (ه.ق.) دانسته‌اند و از همین رو در سال ۱۳۱۳

خورشیدی هزاره فردوسی در ایران برگزار، و آرمگاه جدید وی افتتاح شد. در این همایش جهانی چهل تن از ایران‌شناسان برجسته از ۱۷ کشور و به همین میزان بزرگان ادب فارسی شرکت داشتند که به مدت پنج روز از تاریخ ۱۲ تا ۱۶ مهر سخنرانیهایی در تالار بزرگ دارالفنون که امروز به مخروبه‌ای بدل شده ایراد نمودند که در سال ۱۳۲۲ به وسیله وزارت فرهنگ جمع‌آوری و به صورت کتاب منتشر شد. همایش مذکور که در آن شخصیت‌هایی مانند محمد تقی بهار، هانری ماسه، عباس اقبال، عیسا صدیق، ابراهیم حکیمی، یوگنی برتلس، محمد علی فروغی، آرتور کریستین سن، حسن پیرنیا، مجتبا مینوی، ولی الله نصر، وحید دستگردی، بدیع الزمان فروزان فر، سعید نفیسی، رضا زاده شفق، زین العابدین رهنما، رشید یاسمی، مایل تويسرکاني، علی اصغر حکمت، نصرالله فلسفی، عبدالعظیم قریب، احمد بهمنیار، رحیم زاده صفوی، جلال همایی، احمد کسروی، نصرالله تقوی، عباس خلیلی و علی جواهرکلام شرکت داشتند، باشکوه‌ترین همایشی بوده است که تا کنون برای بزرگداشت فردوسی برگزار شد. در این ایام هم روز ۲۵ اردی بهشت را بی هیچ دلیل و علتی بی آنکه حکایت از مناسبتی داشته باشد، روز ستایش از سراینده شاهنامه اعلام کرده‌اند. تردیدی نیست که نام این شخصیت عظیم‌الشان که مرادف نام ایران شده چندان با وجود هر آن‌کس که به واقع ایرانی است پیوند یافته که می‌توان گفت هر روز زادروز اوست، زیرا مدام تولدی تازه می‌یابد و این پیر هزارساله عقل سرخی است که پیوسته جوان می‌نماید. بنابراین سعی در یافتن تاریخ خاصی برای زادروز کسی که در این ملک هر روز از آن اوست، شاید درست یا نادرست در دفتری ثبت شود ولی آنچه از او در دلهاست نقش دیگری دارد. او نه تنها هویت ایرانی را به منظر و عالمیان را به نظاره نشاند، بلکه حیاتی تازه به زبان پارسی داد و راه و رسم چگونه ایرانی بودن را تعلیم کرد، از همین رو ایرانیان واقعی برای شاهنامه حرمتی قداست‌آمیز قائلند. ارج نهادن به این اثر پرآوازه که تا کنون به ۳۷ زبان ترجمه کامل شده و ستایش از آن — به هر انگیزه‌ای — برای پای‌بندی به ارزشهای انسانی و اندیشه‌های والایی است که از این خاک برآمده. برای آن است که هر ایرانی عرق

ملی خود را در سخن و در عمل نشان دهد و فراموش نکند که اگر این عامل وجود نمی‌داشت، هویت ایرانی از دست می‌رفت و از آنجا که هر چیز عاری از هویت معدوم و بی‌وجود است، می‌توان نتیجه گرفت که این سرزمین نیز مانند کلد و آشور و بابل در بایگانی تاریخ جای می‌گرفت، یا چونان مصر فرهنگ و تاریخ و مدنیت و زبان و سنتها و آداب و رسومش دستخوش تغییراتی هویت‌سوز می‌شد. تردیدی نیست که آنچه اخگر فرهنگ و هویت ایرانی را از زیر خاکستر شقاوتها و لطمه‌های مهاجمانی که آمدند، سوختند، کشتند و بردند، شعله‌ور ساخت، عرق ملی بود که نسیم شاهنامه برانگیزاننده آن شد.

سیری در شاهنامه

بیش از یک هزار سال از سرایش شاهنامه می‌گذرد و در این مدت پیوسته مورد ستایش اهل نظر قرار گرفته. شاهنامه قباله خانه پدری هر ایرانی است که همه آنان را به هم پیوند می‌دهد و یک روح واحد به نام روح ایرانی پدید می‌آورد در بدنهای مختلف. ولی این بدنهای مختلف تنها شامل کسانی نمی‌شود که در محدوده جغرافیای کنونی ایران زندگی می‌کنند، بلکه شامل همه افرادی می‌شود که در پهنه ایران فرهنگی به سر می‌برند، یعنی در واقع حلقه اتصالی است میان چندین ملت.

داستانهای شاهنامه در همه این سرزمینها از کشمیر و بلخ و بخارا و کابل گرفته تا غربی‌ترین نقطه ایران کنونی روی می‌دهد، از زابل تا جهرم و ری و اصفهان و خراسان و ساری و آمل و رودبار و اردبیل و آذربایجان. یعنی به طور ضمنی یادآور می‌شود که همه جای ایران سرای من است.

آنچه در شاهنامه آمده در واقع آینه‌ای است در برابر هر ایرانی که او را به او می‌شناساند و حقیقتش را به وی می‌نمایاند، اصل و ریشه او را شرح می‌کند و این امید را در دل هر ایرانی زنده نگاه می‌دارد که چون از ریشه و اصلی استوار بهره‌مند است، همیشه بالنده خواهد بود. شاهنامه یادآور می‌شود که چون این ریشه از فرهنگی غنی تغذیه می‌کند حاصلی نیکو به بار آورده و خواهد آورد.

از شاهنامه می‌توان دریافت که ایرانیان نخستین مردمی بودند که گفتند خدا یکی است. آنان به خلاف آنچه بدخواهان فرهنگ ایرانی برای برتری دیدگاه‌های خویش عنوان می‌کنند، آتش پرست نبودند. این اتهام خشم فردوسی را برمی‌انگیزد:

نگویی که آتش پرستان بُدند پرستنده پاک یزدان بُدند
زیرا:

که آتش بدان گاه مهراب بود پرستنده را دیده پرآب بود
هنوز هم نور که آتش تجسم آن است محراب است. نمازهای پنجگانه اسلامی براساس حرکت منبع آتش یعنی خورشید خوانده می‌شود. شاهنامه به ما می‌گوید ایرانیان اولین قومی بودند که خداوند را به لطیف‌ترین عنصر موجود در جهان یعنی نور تشبیه کردند. از شاهنامه می‌توان دریافت که ما اول بار گفتیم همه از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم که به زبان عرب شد «انا لله و انا الیه راجعون»، از شاهنامه می‌توان پی برد که نخستین آفریده خداوند اندیشه نیک است که بعد شد «اول ما خلق الله العقل»، از شاهنامه می‌شود فهمید که اول بار ایرانیان گفتند: راه در جهان یکی است و آن راستی است، که بعد حجازیان گفتند: اهدنا الصراط المستقیم. شاهنامه مبلّغ کردار نیک است که بعد شد عمل صالح و عملو الصالحات. شاهنامه مروج گفتار نیک است که بعد شد «امر معروف» و «قول معروف». شاهنامه حتا تصویر زیبایی از طرد و نفی شیطان در استوره هوشنگ ارائه می‌دهد که عیناً در آنچه به رمی جمرات معروف شده شاهدیم. شاهنامه در داستان پشوتن و نان و شیر مقدسی که اشو زردشت به وی می‌دهد یادآور عَشای ربانی است. داستان سودابه و سیاوش چه کم از یوسف و زلیخا دارد، و چنین است داستان به آب انداختن داراب و کودکی موسای نبی. غرض اینکه یکی از اندیشه‌های محوری شاهنامه یزدان پرستی است. قهرمانان شاهنامه هر جا که با مشکلی رویارو می‌شوند از پروردگار مدد می‌جویند. رستم در جنگ با اسفندیار و در نبرد با سهراب چنین می‌کند.

دیگر اندیشه محوری در شاهنامه خردورزی است که بر آن بسیار تأکید دارد.

خرد چشم جان است چون بنگری تو بی چشم، شادان جهان نسپری
چنان دان که هر کس که دارد خرد به دانش روان را همی پرورد
در پادشاهی اردشیر می گوید:

ز یزدان و از ما بر آن کس درود که تارش خرد باشد و داد پود
اما انسان کی می تواند درست بیندیشد و خردورزی کند، زمانی که بتواند
تمرکز ذهنی داشته باشد، یعنی اینکه محزون و پریشان احوال نباشد. از همین رو
تأکید شاهنامه بر نشاط و شادی بی علت نیست. البته این اندیشه در اصل
مزدیسنايي است. در سنگ نوشته های داریوش و خشایارشا آمده است که:
«بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، انسان را آفرید
و شادی را برای انسان آفرید.» یعنی اهمیت شادی همتر از زمین و آسمان است:
چو شادی نباشد، بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان
از این روست که غم خوردن و اندوهناکی و مویه کردن را درخور جامعه ای
آگاه نمی داند:

جهان چون گذاری همی بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد
جامعه ای که ناآگاه شد و از خردورزی دور افتاد به خرافات رو می کند و
بی آنکه دست از آستین عمل بیرون آورد پیوسته در این فکر است که دستی از
غیب برون آید و کاری بکند. چشمش مدام به نیروهای مابعدطبیعی است و هیچ
ابداع و ابتکار و خلاقیتی از خود نشان نمی دهد و مدام حسرت دنیای پیشرفته را
می خورد، درحالی که پیشرفت جوامع متری به سبب پسرفت اوست، زیرا او
به قول فردوسی کرم پرست است، کرم کوچک و بی مقداری را به دست خود
پرورش داده چندان که بدل به اژدهایی شده و اکنون باید در برابرش سر تسلیم و
اطاعت در پیش آورد. فردوسی احوال چنین جامعه ای را در داستان کرم هفتواد با
ابیاتی استعاری به زیبایی شرح می کند: تنها دختر مردی به نام هفتواد سیبی زیر
درختی می یابد که وقتی خواست آن را بخورد کرمی در آن می بیند. دختر از دیدن
این کرم که دارای رنگهای مختلف و ظاهری فریبنده بود خوشحال می شود و هر
روز تکه سیبی به کرم می خوراند. خوشحالی دختر سبب می شود که او در

کارهایش توفیق پیدا کند. پدر و مادر گمان می‌کنند که این توفیق به سبب وجود کرم است. کرم رفته رفته بزرگ می‌شود طوری که صندوقی برای زندگی او می‌سازند. کار به جایی می‌رسد که مردم شهر کرم را مقدس می‌شمارند و آن را پرستش می‌کنند. تا آنکه آوازه کرم و گمراهی مردم به گوش اردشیر ساسانی می‌رسد و به مقابله با آن کرم برمی‌آید، ولی مردم گمراه و ناآگاه که دلبسته کرم بودند با چنگ و دندان از او دفاع می‌کنند. طوری که سپاهیان اردشیر شکست می‌خورند. اردشیر که دید بالشرکشی حریف مردم خرافی نمی‌شود، تدبیری اندیشید و با هفت تن از یارانش همه به صورت بازرگان به شهری که برای کرم ساخته بودند رفت و سرب داغ را به حلق کرمی که ازدها شده بود ریخت و آن را درحالی که نعره‌های گوش‌خراش می‌کشید از بین برد و پرستشگاه و آتشکده‌ای به جای معبد کرم پرستی ساخت و مردم را به اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک رهنمون شد.

اردشیر که به ۷۸ سالگی رسید سر رشته داری کشور را به فرزندش شاپور سپرد و او را به عدل و داد نصیحت کرد و توصیه نمود که روش او را دنبال کند، به دنیا دل نبندد و بداند که کسی ماندگار نیست، به دانش رو کند و اهل فضل را گرامی بدارد و بداند که چند آفت در کمین مدیریت کشور است، یکی اینکه مدیر بی عدالت باشد و خودبین، دیگر اینکه افراد نادان را در رأس امور قرار دهد، سوم اینکه سودجو و آزمند باشد، دیگر اینکه سخنانش مغایر واقعیت‌ها باشد، همچنین نباید کشاورز و کارگر را تنگدست سازد، نباید زودخشم و کینه‌جو باشد، و نباید افراد دروغگو، چاپلوس و بی مقدار را به حریم خود راه دهد، بلکه کسانی را برگزیند و محترم دارد که دارای اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک باشند.

اندیشه محوری شاهنامه بر همین سه اصل مزیسنایی است. هیچ داستانی، هیچ نکته‌ای و هیچ رویدادی را نمی‌توان در شاهنامه یافت که بیرون از این سه اصل باشد. این سه الگوی زندگی انسانی همان است که بعد مورد پذیرش و تأکید نحل‌های عقیدتی و اخلاقی در جهان قرار می‌گیرد. برای زندگی تعاریف

مختلفی کرده‌اند. هر انسانی زندگی را به گونه‌ای تعریف می‌کند، طوری که می‌توان گفت به تعداد آدمیان روی زمین تعریفی خاص برای زندگی وجود دارد، ولی همه در این سه اصل نظری واحد دارند. از همین رو شاهنامه نه تنها در پهنه فرهنگ ایرانی بلکه در جهان نیز مقبولیت یافته و به بسیاری از زبانها ترجمه شده است که به این ترتیب زیبایی و والایی فرهنگ ایرانی را به منظر نشاناند و جهان را به نظاره.

شاهنامه در واقع عاملی شد برای جریان فرهنگ کهن ایران در بستر زمان که می‌رفت با یورش بیگانگان از میان برود. این اثر بی نظیر در واقع دریای بی‌کرانی است با سواحل بی‌شمار که هریک جلوه‌ای از فرهنگ برآمده از ایران زمین را می‌نمایانند. اینکه پس از فردوسی چهره‌هایی مانند سهروردی و عین‌القضات سر برمی‌آورند که عمر عزیز را نثار پرورش و ترویج فرهنگ ایرانی و اندیشه‌های برآمده از این خاک نمودند، زمینه آن را باید در شاهنامه جست. بر اثر مستندات این اثر می‌توان زمان پیدایی سرزمینی به نام ایران و پدید آمدن انسان و جهان ایرانی را دریافت. چنین سندی را در کمتر ملتی می‌شود سراغ داشت که هویت و پیشینه‌اش تا بدین حد روشن و مستند باشد. اگر شاهنامه نمی‌بود هویت ایرانی، بن‌مایه‌های تاریخی، فرهنگی و ارزشهای سنتی ایران همه از دست می‌رفت. فرزانه توس در حقیقت هویت ایرانی و استقلال فرهنگی آن را محفوظ داشت، زیرا به خوبی می‌دانست هر سرزمینی که محفوظ می‌ماند دارای هویت مستقلی است و هر چیز بی‌هویت معدوم است. او با تلاش و پشتکار شگفت‌انگیز خود ارزشهای ملی سرزمینش را که می‌رفت با قهر اقوام مهاجم از دست برود به جای خود بازگرداند و روح ایرانی را به کالبدش بازآورد. بنابراین نحله‌هایی که بعد از ساسانیان بر این خاک بالیدن گرفتند و بذیشان به مدد ذوق ایرانی شکوفا شد به لطف کسانی بوده که به حفظ ارزشهای کهن ایرانی دلبستگی نشان دادند و آن را دستمایه‌ای ساختند برای پدید آمدن شاهنامه که بارگاه هویت و فرهنگ ایرانی است.

عشق یکی از موضوعات محوری شاهنامه است که ترکیبی است از: محبت،

قدرت، جاودانگی، خلاقیت، خواستن، ناز و نیاز، و تلاش برای تعالی. چنین عشقی در خود فردوسی هم بود که توانست نزدیک به سی و پنج سال از بهترین ایام زندگی را به رغم تنگدستی صرف شاهنامه کند. همین عشق بود که سبب شد در شصت و پنج سالگی به رغم از دست دادن فرزند سی و هفت ساله‌اش وقفه‌ای در سرودن شاهنامه پدید نیاید. او به رغم آنکه در این غم جان‌گداز می‌نالد که:

مرا شصت و پنج و ورا سی و هفت نپرسید از این پیر و تنها به رفت
ولی عشقی عظیم‌تر — عشق به هرا آنچه نام ایرانی بر آن است — او را با توان
بیشتری به ادامه کار بزرگش وامی‌دارد.

شاهنامه بزرگ‌ترین عشق فردوسی

فردوسی با اثر سترگی که آفرید بی هیچ تردید یک سروگردن از همه شاعران تاریخ ادب فارسی برتر است. این امتیاز تنها در سخنوری و توانایی شگفت‌آور وی در کار سخندانی و نکته‌سنجی نیست. در زندگی فرزانه توس شواهدی می‌توان یافت که در قیاس با دیگر شاعران تفاوت بسیار دارد. چنان‌که معروف افتاده سه اثر حماسی در تاریخ فرهنگی ایران پدید آمده که به ترتیب زمانی عبارت‌اند از شاهنامه که حماسه‌ای تاریخی است، حکمت خسروانی سهروردی که حماسه‌ای فلسفی است و مثنوی مولوی که حماسه‌ای عرفانی است. شش دفتر مثنوی معنوی در مجموع طی ۱۴ سال سروده شده که در این فاصله دو سال به تعویق افتاد، یعنی پس از پایان دفتر اول تا آغاز دفتر دوم. بنابراین برای سرایش مثنوی در واقع ۱۲ سال وقت صرف شد. مولوی دلیل این «تأخیر» را در آغاز دفتر دوم در این می‌داند که مهلتی لازم بود تا خون شیر شود و «چنگ شعر مثنوی پرساز». ولی این فترت دو ساله در واقع سر در دو علت داشت، نخست به سبب درگذشت همسر حسام‌الدین چلبی و سپس مهم‌تر از آن از دست رفتن علاء‌الدین محمد فرزند ۳۶ ساله مولوی که اندوه این فراق شور و شوق پیشین را از وی می‌ستاند، چندان‌که تا دو سال از مجالس درس و بحث و سماع، سرودن غزل و تقریر مثنوی دست می‌کشد تا به تدریج خود را بازمی‌یابد.

فردوسی نیز چنان‌که ذکر شد در همان دوره از عمر داغ جانکاه فرزند ۳۷ ساله‌اش را می‌بیند. ولی پیر توس اندوهی عظیم‌تر در دل داشت و آن نابسامانی سرزمینش بود که او را به شدت نگران و اندیشناک می‌ساخت، زیرا هیچ‌چیز را گرامی‌تر از آن نمی‌دانست. از این رو حتا مرگ فرزند جوانش موجب وقفه‌ای در کار سرودن شاهنامه نشد و به رغم چنان اندوه جانکاهی با تب و تاب‌ی بیش از پیش به سرایش شاهنامه ادامه داد تا زبان فارسی که ظرف هویت و تاریخ و فرهنگ ایرانی است به حیات خود ادامه دهد، به این ترتیب زمینه‌ای آماده شد که آثار والایی مانند حدیقه، منطق‌الطیر، بوستان، مثنوی و دهها اثر بزرگ دیگر پدید آید.

از این روست که فردوسی مانند دیگر شاعران و اندیشمندان ایرانی فقط یک نام نیست. نام او در واقع مرادف نام ایران شده، طوری که تمامی اجزای تشکیل‌دهنده هویت ایرانی با این نام پیوند دارند.

شاهنامه را اثری بزرگ می‌خوانند، ولی این سترگی تنها به لحاظ حجم و گستردگی موضوعات و مطالب آن نیست که از شکل‌گیری سرزمینی به نام ایران تا حمله تازیان و سقوط ساسانیان را شامل می‌شود، بلکه در ژرفای مفاهیم آن است، در نکته‌های بسیار قابل تأمل آن است، در اندیشه‌های والایی است که آن را پیامبرانه ساخته است. برخی از گفته‌های سخن‌سرای توس معیار و الگویی شدند برای ماندگاری و حفظ فرهنگ و تمامیت ارضی ایران. کاری که شاهنامه از این منظر کرد، شمشیر ابومسلم و نادر نکرد. این منظومه در واقع شیرازه‌بند کتاب کهن ایران است. پدید آمدن چنین اثری که نشان از تب و تاب و شیدایی سراینده‌اش به زبان و فرهنگ و تاریخ ایران دارد، نمی‌توانسته دستوری باشد. به خصوص که سرایش آن بیست سال پیش از به تخت نشستن محمود غزنوی آغاز شد. از این گذشته فردوسی مردی مرفه نبوده و اگر شخصی «کریم» و نیک‌اندیش که حکیم توس از او به عنوان «مهرتری گردن‌فراز» یاد می‌کند نیازهای زندگی‌اش را برآورده نمی‌ساخت و اسباب آسایشش را فراهم نمی‌آورد، شاید شاهنامه به آخر نمی‌رسید.

ارزش شاهنامه و دلبستگی عمیق ایرانیان واقعی به این منظومه در این است که نه تنها نگاهبان مهم‌ترین رکن هویتی آنان یعنی زبان ملی بوده، بلکه سبب شده تا با ریشه‌های خود پیوندی استوار یابند. زمینه‌پدایی و بالندگی چنین عواملی سر در نظم شاهنامه دارد. بر پایه مستندات این کتاب فردوسی با بینش ژرف خود می‌دانست که مهم‌ترین عوامل حفظ هر سرزمینی سنتها و فرهنگ اصیل مردم آن است که در ظرف زبان ملی تبلور می‌یابد، می‌دانست که هیچ ملتی نمی‌تواند ادعای استقلال کند مگر اینکه با سنتها و فرهنگ اصیل خویش پیوند داشته باشد. مهم‌ترین عاملی که می‌توانست این ارزشها را محفوظ نگاه دارد زبان ملی بود. از این رو بود که به پالایش و پاسداشت زبان فارسی همت گماشت. او با اثری که آفرید بستری را فراهم آورد که بعدها سخنوران نامی در آن پرورش یافتند که هریک در آثارشان تلاش وی را گرمی داشتند و بر استادی وی اذعان نمودند. بنابراین اگر فردوسی نمی‌بود، گنجینه ارزشهای فرهنگ چند هزار ساله ایرانی یعنی شاهنامه پدید نمی‌آمد و اگر می‌آمد بدین گرانیگی نمی‌بود. شاهد این دعوی در آثار مشابهی است که پیش از شاهنامه و پس از آن به وجود آمد. ابن اثیر در کتاب **کامل التواریخ** می‌نویسد «کتابی فصیح‌تر از شاهنامه در زبان فارسی نمی‌توان یافت. این کتاب همه در غایت نیکویی از حیث فصاحت و بلاغت است و در آن چیزی نیست که بتوان بر آن عیب نهاد.» سخن این دانشمند و ادیب پرآوازه عرب زمانی بیشتر روشن می‌شود که شاهنامه دست‌کم از لحاظ محتوا با دیگر آثار حماسی معروف جهان از جمله منظومه‌های هومر و ویرژیل مورد مقایسه قرار گیرد.

شاهنامه، شاهکار ادب پارسی

فردوسی نخستین شاعری نیست که شاهنامه‌ای منظوم پدید آورد، ولی برترین چکامه‌سرا در میان تمامی شاهنامه‌سرایان است. حتا با مقایسه منظومه او با آثار حماسی معروف دنیا مانند ایللیاد، انه‌ئید، وامایانه و مهاباراتا به یقین می‌توان گفت که شاهنامه منزلتی فراتر دارد.

ثعالبی در کتاب *غرر اخبار ملوک الفرس* می‌گوید مسعودی مروزی شاعر اواخر قرن سوم هجری نیز شاهنامه‌ای منظوم تصنیف کرد که اطلاع چندانی از آن در دست نیست. همچنین کسانی مانند ابوالمؤید بلخی، ابوعلی بلخی و ابومنصور شاهنامه‌هایی به نثر تألیف نمودند. فرزانه توس ضمن بهره بردن از منابع یادشده و متون کهن پهلوی، برای تکمیل اطلاعاتش همانند ابوالفضل بیهقی تحقیق میدانی هم انجام داد و به حافظه مردم نیز رجوع کرد و از خاطراتی که سینه به سینه بدانان رسیده بود استفاده نمود تا مبادا با گذشت روزگار از دست بروند. غالب این کسان از میان به‌دینان و موبدانی بودند که در هرات و توس و نیشابور می‌زیستند. منظومه‌ای را که فردوسی با رنج سی و چندساله آفرید و آن را در بیست و پنجم اسفند ۳۸۸ خورشیدی به پایان برد، نام «شاهنامه» بر آن نگذاشت، بلکه از آن با عنوانهایی مانند «دفتر پهلوی»، «نامه باستان» و «نامه خسروان» یاد کرده است. به نظر می‌رسد عنوان «شاهنامه» با توجه به آثاری که پیشتر با محتوایی مشابه نوشته شد و جملگی به همین نام خوانده می‌شدند به منظومه حکیم توس نیز اطلاق گردید.

فردوسی به خلاف گفته نظامی عروضی در چهارمقاله مردی چندان ثروتمند نبوده و چنان‌که ذکر شد اگر «مهری گردن‌فراز» نیازهای زندگی‌اش را برآورده نمی‌ساخت و اسباب آسایش وی را فراهم نمی‌آورد، ای بسا که شاهنامه به آخر نمی‌رسید. این «مهر» گرچه زود از جهان رخت برمی‌بندد، ولی عاملی مهم در شروع کار فردوسی برای سرودن شاهنامه می‌شود.

فردوسی طریقی را که دقیقی در پیش گرفته بود دنبال کرد و ۱۰۵۸ بیت سروده او را که شامل تولد زردشت، گسترش آئین وی و رویدادهای زمان گشتاسپ است و به سبب قتلش (۳۵۶ خ.) ناتمام ماند به‌طور کامل در آغاز شاهنامه آورده. با مقایسه این ابیات و آنچه از قلم فردوسی تراویده می‌توان به شیوایی و استواری سخن وی پی برد و دریافت که از چه رو او را پیشوای همه شاعران پارسی‌گو دانسته‌اند، چندان‌که سعدی با همه شیرین‌زبانی و شهد و شکری که از سخنش

می‌ریزد، اشعار خوش ترکیب شاهنامه را به تصریح و تلویح می‌ستاید که به آن خواهیم پرداخت.

بنا به گفته فردوسی پاکزاد سرایش شاهنامه در بیست و پنجم اسفند سال ۴۰۰ قمری به آخر رسید.

سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سپندارمذ روزارد

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار

این منظومه تقریباً پنجاه هزار بیتی در واقع شیرازه‌بند کتاب کهن ایران است.^۱ اینکه ایرانیان واقعی شاهنامه را بسیار گرامی می‌دارند از آن روست که نمی‌خواهند هویتشان را که در این اثر نهفته است فراموش کنند، برای این است که می‌خواهند به فرهنگ دیرپای خود که از جمله ارکان مدنیت در جهان است پای‌بند باشند و ارزشهای مکتوم در این اثر را چه به لحاظ زبانی و چه از حیث محتوایی پاسداری کنند.

از شاهنامه می‌توان آموخت که باید در به کار بردن واژگان فارسی به جای کلمات بیگانه حساس بود و عرق ملی خویش را نه تنها در سخن که در عمل هم نشان داد. اگر چنین احوالی که شاهنامه مشوق آن است وجود نمی‌داشت، امروز سرزمینی به نام ایران هم در بایگانی تاریخ جای می‌گرفت. آنچه این شعله را پیوسته فروزان نگاه داشت، فرهنگ، تاریخ، سنتها و آئین‌ها و اندیشه‌های والای برآمده از مرز پرگهر است که گفتیم نسیم شاهنامه پیوسته برانگیزاننده آن بوده است، به‌ویژه در روزگارانی که مهاجمان از چهار سوی این خاک آمدند و کشتند و سوختند و بردند. از این روست که نام فردوسی مرادف نام ایران شده و تمامی

۱. در مورد تعداد ابیات شاهنامه رقمهای مختلفی ذکر شده. نسخه‌های مختلف این منظومه نشان می‌دهد که ابیات زیادی بر آن افزوده شده که برخی از پژوهشگران آنها را تا چند هزار تخمین می‌زنند. این روش درخصوص تعدادی از آثار ادبی کهن و معروف هم صورت گرفته که از آن جمله می‌توان به کلیله و دمنه و تذکرة الاولیاء اشاره داشت که هریک دارای بخشهای متعدد الحاقی می‌باشند. شاهنامه ویرایش خالقی مطلق که نسخه‌ای موثق است دارای ۴۹۵۳۰ بیت است.

اجزایی که کلیت هویت ایرانی را شکل می‌دهند با این نام در پیوندند. آنان که شاهنامه را فقط اثری حماسی می‌دانند شامل اساتیر و تاریخ افسانه‌ای از منزلت واقعی آن می‌کاهند، زیرا این اثر عاملی هویت‌ساز در برابر تهاجمات فرهنگی و یورشهای بیگانه بوده.

از اینها گذشته، شاهنامه به لحاظ ظرایف و دقایق ادبی نیز یکی از منابع غنی زبان فارسی است که ذکر حتّاً برخی از موارد آن مجال بسیار می‌خواهد، ولی این قدر می‌توان گفت که سراینده‌اش پیشوای همهٔ سخن‌پردازان و گویندگان پس از خود شد. عطار در مصیبت‌نامه شعر فردوسی را به شیرینی شکر می‌داند و جای او را در بهشت:

باز کن چشم وز شعر چون شکر در بهشت عدن، فردوسی نگر
در اسرارنامه او را «شیخ اکابر» می‌خواند:

به آخر چون شد آن عمرش به آخر ابوالقاسم که بُد شیخ اکابر
و سپس از زبان وی می‌گوید:

خَطَم دادند بر فردوس اعلیٰ که فردوسی به فردوس است اولیٰ
کمتر شاعر برجسته‌ای است که از او به بزرگی یاد نکرده باشد. از جمله انوری که عنوان «حکیم» شایسته اوست و خود مردی دانشمند و اهل حکمت و ریاضی و نجوم بوده، فرزانهٔ توس را خداوند و خود را بندهٔ او می‌شمارد:

آفرین بر روان فردوسی آن همایون‌نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده

ظهِیر فاریابی دیگر شاعر مطرح در شعر فارسی به عنوان کسی که معیار سخن در دست اوست با یک ارزیابی منصفانه معتقد است که فردوسی بنیاد استواری برای عمارت سخن نهاد و حق آن را به درستی ادا کرد:

ای تازه و محکم از تو بنیاد سخن هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
فردوس مقام بادت ای فردوسی انصاف که نیک داده‌ای داد سخن
جامی که در بهارستان آنجا که به شرح احوال شعرا می‌پردازد، از فردوسی بیش از دیگران سخن می‌گوید و از شاهنامه با تکریم یاد می‌کند:

برفت شوکت محمود و در زمانه نماند

جز این فسانه که شناخت قدر فردوسی

ولی از همه اینها گذشته خداوندگار سخن سعدی که کسی شیرین تر از وی
به پارسی سخن نگفته، به شیرینی و خوش گفتاری شاهنامه معترف است:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
او وقتی برخی از مضامین مطرح در شاهنامه را به نظم می‌آورد، اگر نگوئیم
فروتر از آن است، برتر هم نیست. مقایسه ابیات زیر دلیلی است بر این مدعا و
تأثیرپذیری وی از اندیشه‌های فرزانه‌توس.

فردوسی:

برد کشتی آنجا که خواهد خدای اگر جامه بر تن درد ناخدای
سعدی:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد
فردوسی:

ز ناپاک زاده مدارید امید که زنگی به شستن نگردد سپید
سعدی:

به کوشش نروید گل از شاخ بید نه زنگی به گرمابه گردد سپید
فردوسی:

از این پنج شین روی رغبت متاب شب و شاهد و شمع و شهد و شراب
سعدی:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

فردوسی:

به نابودنیها ندارد امید نگوید که بار آورد شاخ بید
سعدی:

ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

فردوسی:

میا زار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سعدی:

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

فردوسی:

به رنج اندر است، ای خردمند! گنج نیابد کسی گنج، نابرده رنج

سعدی:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بی سبب نیست که شاهنامه را شیواترین اثر در تاریخ ادب فارسی خوانده اند.